

بررسی نظر مشهور :

«و أما القول الثالث : فهو المشهور في تفسير الإنشاء، و محصله كما أشرنا إليه: هو أن الإنشاء عبارة عن إيجاد المعنى باللفظ في عالم الاعتبار العقلاني و هو عالم الاعتبار العقلاني. ، بمعنى ان المعنى الاعتباري في نفسه يوجد له فرد حقيقي بواسطة اللفظ، فيكون إلقاء اللفظ سببا للتحقق اعتبار العقلاء للمعنى. فالإنشاء هو التسبب باللفظ إلى الاعتبار العقلاني للمعنى. فيتفق مع قول صاحب الكفاية في انه إيجاد للمعنى بنحو وجود و في عالم آخر غير عالم اللفظ أو الخارج أو الذهن.

لكنه يختلف عنه في ان وجوده على اختيار صاحب الكفاية نحو وجود إنشائي من سنخ الاعتباريات بحيث يختلف عن سائر الاعتباريات، فالملكية بإنشائها ب: «ملكت» توجد - على اختيار صاحب الكفاية - بوجود إنشائي اعتباري غير وجودها الاعتباري في نفسها و في وعائها المفروض لها. و اما على هذا القول فهي توجد بوجودها الاعتباري الثابت لها في حد ذاتها، و تتحقق في وعائها المقرر لها و هو عالم الاعتبار العقلاني.»¹

توضیح :

- (۱) انشاء عبارت است از : ایجاد معنا به وسیله «لفظ» در عالم اعتبار عقلایی.
- (۲) به این معنی که : به وسیله لفظ یک فرد حقیقی برای معنای اعتباری حاصل می شود.
- (۳) پس «اللقاء لفظ» سبب است برای آنکه عقلاء معنا را اعتبار کنند.
- (۴) پس انشاء یعنی سبب شدن به وسیله لفظ برای اعتبار عقلایی.
- (۵) پس فرق این قول با قول مرحوم آخوند آن است که در قول مرحوم آخوند لفظ، معنا را در وعاء اعتبار انشایی پدید می آورد و در قول مشهور در وعاء اعتبار حقیقی.

ما می گوئیم :

- (۱) طبق این بیان، در انشاء، لفظ در معنایی ذهنی استعمال نمی شود. یعنی چنین نیست که «اول گوینده معنا را در نفس خویش اعتبار کند، بعد لفظ را در آن استعمال کند و از آن اعتبار نفسانی انشایی خبر دهد، و بعد عقلاء از آن لفظ، اعتباری حقیقی را پدید آورند.» بلکه لفظ مستقیماً معنا را در وعاء اعتبار عقلایی ایجاد می کند.
- (۲) گفتیم وعاء اعتبار عقلایی چیزی جز ذهن عقلاء نیست و علت آن اعتباراتی که در ذهن عقلاء موجود می شود، «ذهان عقلاء» است. پس باز هم لفظ علیت تکوینی برای آن ندارد.
- (۳) گفتیم اعتبارات عقلایی حقیقی معمولاً مسبوق به اعتبارات عقلایی انشایی هستند. در حالیکه در این تقریر از بیان مشهور، بدون اعتبار انشایی شخصی، اعتبار حقیقی حاصل می شود.

¹. منتهی الاصول : ج ۱ ص ۱۳۰



اللهم الا ان يقال : گوینده هم زمان با القای لفظ، آن معنی را در نفس خویش هم اعتبار می کند و لذا پیش از اعتبار حقیقی، اعتبار انشایی موجود می شود. پس لفظی که هم زمان با القای آن، اعتبار انشایی هم موجود می شود (به عبارت دیگر لفظی که در معنای خود به اراده جدی استعمال می شود) موضوع می شود برای اینکه عقلاء در اذهان خودشان، آن معنی را اعتبار کنند.

اگر چنین گفتیم، مبنای مشهور قابل پذیرش است.

۳) مبنای مرحوم خویی و مرحوم حائری :

مرحوم خویی می نویسد:

« اما الکلام فی المقام الثانی فالصحيح هو ان الجملة الإنشائية موضوعة لإبراز أمر نفساني غير قصد الحكاية و لم توضع لإيجاد المعنى فى الخارج. و الوجه فى ذلك هو انهم لو أرادوا بالإيجاد التكويني كإيجاد الجوهر و العرض فبطلانه من الضروريات التى لا تقبل النزاع، بداهة ان الموجودات الخارجية بشتى أشكالها و أنواعها، ليست مما توجد بالإنشاء، كيف و الألفاظ ليست واقعة فى سلسلة عللها و أسبابها كى توجد بها. و ان أرادوا به الإيجاد الاعتبارى كإيجاد الوجوب و الحرمة أو الملكية و الزوجية و غير ذلك، فبرده انه يكفى فى ذلك نفس الاعتبار النفسانى من دون حاجة إلى اللفظ و التكلم به، ضرورة ان اللفظ فى الجملة الإنشائية لا يكون علة لإيجاد الأمر الاعتبارى، و لا واقعاً فى سلسلة علته، فانه يتحقق بالاعتبار النفسانى، سواء كان هناك لفظ يتلفظ به أم لم يكن؟ نعم اللفظ مبرز له فى الخارج لا انه موجود له، فوجوده بيد المعتبر وضعاً و رفعاً فله ان يعتبر الوجوب على ذمة أحد و له ان لا يعتبر و له ان يعتبر ملكية مال لشخص و له ان لا يعتبر ذلك و هكذا.»^۱

توضیح :

- ۱) جملات انشایی وضع شده اند برای آنکه از یک امر نفسانی، خبر دهند [ولی این خبر دادن به این نیت نیست که از آن حکایت کنند بلکه برای آن است که عقلاء با اطلاع از آن، آن امر نفسانی را بپذیرند و اعتبار کنند]
- ۲) جملات انشایی برای ایجاد معنایی در خارج وضع نشده اند.
- ۳) چراکه: اگر مراد از ایجاد، ایجاد تکوینی است (مثل ایجاد جوهر و عرض در خارج) بالبداهت، لفظ چنین موجوداتی را ایجاد نمی کند.
- ۴) و اگر مراد «ایجاد اعتباری» است (مثل اینکه حرمت و .. را ایجاد کنند) باز هم لفظ، آن را ایجاد نمی کند. چراکه اعتبارات انشایی، معلول نفس گوینده است و نفس گوینده برای چنین ایجادى، محتاج لفظ نیست.

^۱ .المحاضرات؛ ج ۱ ص ۸۸



(۵) پس لفظ، آن اعتبار انشایی را ابراز می کند و اعتبارات در اختیار اعتبار کننده است و لفظ صرفاً بیان کننده آن است. ایشان سپس مطلب خویش را چنین جمع بندی می کند:

«إذا عرفت ذلك فنقول: قد ظهر مما قدمناه ان الجملة الإنشائية - بناء على ما بيناه من ان الوضع عبارة عن التعهد و الالتزام النفساني - موضوعة لإبراز أمر نفساني خاص، فكل متكلم متعهد بأنه متى ما قصد إبراز ذلك يتكلم بالجملة الإنشائية - مثلاً - إذا قصد إبراز اعتبار الملكية يتكلم بصيغة بعث أو ملكت، و إذا قصد إبراز اعتبار الزوجية يبرزه بقوله زوجته أو أنكحت، و إذا قصد إبراز اعتبار كون المادة على عهدة المخاطب يتكلم بصيغة افعل و نحوها و هكذا.

و من هنا قلنا انه لا فرق بينها و بين الجملة الخبرية في الدلالة الوضعية و الإبراز الخارجي، فكما انها مبرزة لاعتبار من الاعتبارات كالملكية و الزوجية و نحوها، فكذلك تلك مبرزة لقصد الحكاية و الأخبار عن الواقع و نفس الأمر.»^۱

توضیح :

- (۱) سابق بر اینکه درباره وضع گفتیم، وضع عبارت است از «تعهد و التزام نفسانی»
- (۲) جملات انشایی، وضع شده اند برای ابراز امر نفسانی خاص [اعتبار انشایی]
- (۳) یعنی هر متکلمی متعهد شده است که وقتی می خواهد اعتبار انشایی خود را ابراز کند، به این جملات تکلم کند.
- (۴) مثلاً وقتی گوینده تصور می کند که «ملکیت اعتبار شده» را ابراز کند، از جمله «بعث» استفاده می کند.
- (۵) پس فرقی بین جمله انشایی و خبری نیست. و هر دو در آنکه مبرز یک چیز هستند و هر دو دارای وضع هستند، یکسان می باشند؛ تنها فرق آن ها این است که جملات انشایی وضع شده اند که بگویند گوینده این امور انشایی را اعتبار کرده است و جملات خبری وضع شده اند که بگویند متکلم قصد حکایت از واقع و نفس الامر دارد. مرحوم حائری نیز در «درر الفوائد» می نویسد:

«و الذي أتعلل من الإنشائيات انها موضوعة لأن تحكي عن حقائق موجودة في النفس مثلاً هيئة افعال موضوعة لأن تحكي عن حقيقة الإرادة الموجودة في النفس فإذا قال المتكلم اضرب زيداً و كان في نفسه مريداً لذلك فقد أعطت الهيئة المذكورة معناها و إذا قال ذلك و لم يكن مريداً واقعا فالهيئة المذكورة ما استعملت في معناها نعم بملاحظة حكايتها عن معناها ينتزع عنوان اخر لم يكن متحققا قبل ذلك و هو عنوان يسمى بالوجوب و ليس هذا العنوان المتأخر معنى الهيئة إذ هو منتزع من كشف اللفظ عن معناه و لا يعقل ان يكون عين معناه»^۲

توضیح :

^۱. همان؛ ج ۱ ص ۸۹

^۲. دررالفوائد؛ ج ۱ ص ۷۱



- (۱) جملات انشایی وضع شده اند که از حقایق موجود در نفس حکایت کنند.
- (۲) مثلاً «افعل» وضع شده که از اراده موجود در نفس گوینده خبر دهد.
- (۳) پس وقتی متکلم می گوید «اضرب زیداً» و در عین حال گوینده «زدن زید را» اراده کرده است؛ این جمله در معنایش استعمال شده است ولی وقتی که این لفظ را گفت ولی «زدن» را اراده نکرده بود، می گوئیم این لفظ در معنایش استعمال نشده است.
- (۴) حال وقتی معنا را اراده کرد [اعتبار انشایی] و لفظ را در آن معنی استعمال کرد، یک عنوان دیگر از این استعمال [حکایت] انتزاع می شود به نام «وجوب»؛ این عنوان پیش از آن موجود نبود.

